

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
 سال یازدهم، شماره‌ی چهل و دوم، زمستان ۱۳۹۸، صص ۱۰۲ - ۸۱
 (مقاله علمی - پژوهشی)

تحلیل انتقادی نام‌واژه‌ی بهرام گور

عبداله صفرزائی^۱، بهروز گراوند^۲

چکیده

بهرام پنجم ساسانی از جنبه‌های متعددی در آثار منظوم و منثور ایرانی مورد توجه مورخان، ادیبان و محققان قرار گرفته است. یکی از مسائل قابل توجه درباره‌ی بهرام پنجم لقب اوست، چنان که اغلب منابع از وی با عنوان بهرام گور یاد کرده‌اند. با وجود این که روایت‌های تاریخی و ادبی لقب گور برای بهرام را به گورخر یا به گور به معنی قبر نسبت داده‌اند، این مسئله جای تأمل و بررسی دارد. فراوانی داستان‌ها و افسانه‌ها درباره‌ی بهرام پنجم باعث چنین برداشت‌هایی از لقب وی شده و حتی پیرامون آن داستان‌سرایی‌ها و افسانه‌سازی‌های جدیدی نیز صورت گرفته است. با نگاهی به القاب دیگر شاهان ساسانی درمی‌یابیم که این القاب اغلب با نام شهرها و ایالت‌های خاص پیوند خورده است. از این رو جا دارد نام‌واژه‌ی بهرام گور نیز در نسبت با پیوند آن با شهر گور مورد بحث قرار گیرد. هدف از تحقیق حاضر تبیین علت ملقب‌شدن بهرام پنجم به بهرام گور است. در پژوهش‌های انجام‌گرفته تاکنون این مسئله مورد کنجکاوی قرار گرفته، اما به صورت انتقادی تحلیل و بررسی نشده و پاسخ قانع‌کننده‌ای به آن داده نشده است. نوشته‌ی حاضر به شیوه‌ی تاریخی و با توصیف و تحلیل انتقادی روایت‌ها و داده‌ها با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

واژه‌های کلیدی: بهرام گور، ساسانیان، گورشاه، شهر گور، گورخر

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ولایت (نویسنده‌ی مسئول)، (a.safarzaie@velayat.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری رشته‌ی تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی تهران،

(behrooz.geravand@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۴ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۹/۱۰

۱. مقدمه

در مورد بهرام پنجم ساسانی داستان‌های بسیاری با موضوع شکار گورخر، اژدهاکشی، نبرد با شیران، عشق‌بازی، شادکامگی، دلاوری، ناشناس سفرکردن و غیره نقل شده است. یکی از نکات قابل توجه درباره‌ی این پادشاه ساسانی لقب اوست. بیشتر متون او را «بهرام گور» خوانده‌اند. در اغلب روایات به‌جامانده از سده‌های نخست اسلامی لقب «گور» به علاقه‌ی عجیب بهرام ساسانی به شکار گورخر نسبت داده شده است. روایات در این باره بسیارند، حتی درباره‌ی مرگ او. اما این نسبت جای ابهام دارد؛ زیرا از یک سو بسیاری از دیگر شاهان ساسانی نیز با اینکه شکارچینی ماهر بودند چنین لقبی نگرفتند. و از سوی دیگر، وجود روایات متعدد از زندگی خود بهرام پنجم با موضوع کشتن شیر، اژدها و غیره موجب ملقب‌شدن او به بهرام شیر یا بهرام اژدهاکش نشده است. به‌علاوه، اگر به القاب دیگر شاهان ساسانی (برای مثال، سکان‌شاه، کوشان‌شاه، گیلان‌شاه، کرمان‌شاه، میشان‌شاه) بنگریم درمی‌یابیم که مرجع اغلب این القاب شهرها و ایالت‌هایی بوده‌اند که اینان قبل از پادشاهی مدتی را در آنجا حکومت کرده بودند. از این رو، جا دارد برای پی‌بردن به دلیل حقیقی ملقب‌شدن بهرام گور به این نام، روایات مربوط به این نام‌گیری را مورد بررسی انتقادی قرار دهیم.

در پژوهش‌های تاکنون انجام‌شده درباره‌ی بهرام گور، پیرامون لقب وی کنجکاوی شده، اما این لقب مورد تحلیل انتقادی قرار نگرفته و ریشه‌های واقعی‌اش به‌درستی معلوم نشده است. نولدکه (۱۳۷۸) در وصف وقایع مربوط به بهرام گور، علت حقیقی ملقب‌بودن بهرام به گور را نامعلوم دانسته است. کریستن‌سن (۱۳۷۸) درباره‌ی لقب بهرام گور آورده است: «طبع سرکش و بی‌آرام او باعث شد او را ملقب به گور کنند. بعدها این تسمیه را مربوط به واقعه‌ای دانستند که در شکار اتفاق افتاد، از این قرار که روزی به یک تیر گورخر و شیری را که بر پشت او جسته بود، به هم دوخت.» عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۷۳) چنین ابراز داشته که «بیش از علاقه به شکار گور، آنچه موجب شهرت بهرام به این نام شده، شباهت احوال وی به این حیوان بیابانی در چالاک‌ی و عشق به بیابان بوده است.» اخوان زنجانی

(۱۳۷۳) معنای واقعی گور به‌عنوان لقب بهرام را در بیتی نقل شده از فردوسی، نه به معنی قبر و نه گورخر، بلکه به معنی بزرگ دانسته و منظور او از بهرام گور، بهرام بزرگ است. در این قبیل پژوهش‌ها نه جریان لقب‌سازی شاهان دوره‌ی ساسانی مورد واکاوی و تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد، و نه به بررسی انتقادی روایات داستانی مربوط به بهرام گور پرداخته می‌شود. از همین‌روست که درک دقیق و واقعی دلیل این تسمیه همچنان پوشیده می‌ماند. البته داستان‌ها و روایت‌های مربوط به بهرام گور در مقالات دیگری بررسی شده است. از جمله‌ی این مقالات می‌توان به «دگردیسی اسطوره‌ی وهرام در حکایت‌های بهرام» از علی فرهادی (۱۳۸۴)، «قصه‌های بهرام گور در شاهنامه» از کتایون مزداپور (۱۳۸۹)، «غیبت بهرام گور» از سجاد آیدنلو (۱۳۹۵) و غیره اشاره کرد. در این مقالات، داستان‌های مربوط به بهرام گور ریشه‌یابی و سیرِ تطورشان بیان شده‌اند، اما لقب وی مورد واکاوی قرار نگرفته است. ریشه‌یابی علل شکل‌گیری و چگونگی تطور داستان‌های بهرام گور در این مقالات کمک شایانی به بررسی تحلیلی نام‌واژه‌ی بهرام گور در این نوشتار کرده است. در نوشته‌ی حاضر ابتدا سیمای بهرام گور در داستان‌هایی که با گورخر پیوند دارد به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس به روند لقب‌سازی شاهان دوره‌ی ساسانی اشاره می‌شود و در پایان، روایت‌های داستانی مربوط به نام‌واژه‌ی بهرام گور مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد و ریشه‌ی واقعی این نام‌واژه کاویده می‌شود.

۲. سیمای بهرام گور در داستان گورخر

بهرام پنجم فرزند یزدگرد اول ساسانی در فاصله سال‌های ۴۲۱ تا ۴۳۸ م. پادشاه ایران بود. وی دوران کودکی و نوجوانی را نزد ملوک حیره پرورش یافت و بعد از مرگ یزدگرد در سال ۴۲۱، با طی فراز و نشیب‌های بسیاری شاهنشاه ایران شد (الدینوری، ۱۳۶۸، ۵۷؛ طبری، ۲۰۰۵، ۱/ ۴۰۶-۴۱۰؛ ثعالبی، ۱۳۸۴، ۲۶۲-۲۶۴). از مهم‌ترین وقایع تاریخی زمان این پادشاه نبرد با رومیان و معاهده‌ای است که با آنان امضا نمود (پروکوپسوس، ۱۳۸۲، ۱۹). وی با هون‌ها نیز مصاف داد و پس از شکست آنها، امنیت را در مرزهای شمال‌شرقی ایران برقرار ساخت (الدینوری، ۱۳۶۸، ۵۷؛ طبری، ۲۰۰۵، ۱/ ۴۱۰-۴۱۱).

داستان‌های بسیاری در باب چالاک‌ی او در جنگ با اقوام شمالی و دولت بیزانس، فهم و تکلم زبان‌های گوناگون، عشق‌بازی‌ها و همچنین شکارهای او نقل کرده‌اند. این داستان‌ها نه تنها در ادبیات، بلکه در نقاشی ایران هم رواج و شهرت یافته است (کریستن‌سن، ۱۳۷۸، ۲۰۰). افسانه‌سرایی‌ها درباره‌ی بهرام پنجم چنان فراوان است که شخصیت تاریخی او در حجابی اسطوره‌ای پوشیده شده است. فقط شمار داستان‌های عاشقانه‌ی بهرام گور به ۱۳ مورد می‌رسد و در ادامه‌ی هر داستان ازدواج‌هایی نیز صورت می‌گیرد (فرهادی، ۱۳۸۴، ۱۶۵).

از آنجا که بررسی تحلیلی همه‌ی این داستان‌ها و روایت‌ها به درازا می‌انجامد، ما تنها به آن داستان‌هایی می‌پردازیم که حول ملقب‌شدن بهرام به لقب «گور» شکل گرفته‌اند. یکی از این داستان‌ها راوی مهارت او در تیراندازی و به‌هم‌دوختن شیر و گورخر با یک تیر و دیگری راوی علاقه‌ی وافر او به شکار گورخر است، علاقه‌ای که او سرانجام در راهش جان می‌بازد، جان‌باختنی که خود به نوعی تداعی‌کننده‌ی واژه‌ی گور است. در آثار و متون به‌جامانده از دوره‌ی ساسانی و سده‌های نخست اسلامی این دو داستان به شکل‌های مختلفی بیان شده‌اند. بعضی روایت‌ها هر دو داستان و بعضی فقط یکی از آنها را نقل کرده‌اند. برخی از روایات ضمن نقل داستان، ملقب‌شدن بهرام به لقب گور را نیز ناشی از همان داستان دانسته‌اند.

داستان به‌هم‌دوختن شیر و گورخر را طبری این‌گونه آورده است: «روزی بهرام بر اسب سرخ‌مویی که منذر بدو داده بود برنشست و به شکار رفت. وی شبیحی دید و تیر انداخت و آهنگ آن کرد و شیری دید که بر گورخری تاخته بود و پشت آن را به دهان گرفته بود که بدرد. بهرام تیری به پشت شیر انداخت که از شکم وی و پشت گورخر درآمد و به زمین رسید و یک سوم آن به زمین رفت و این به حضور کسانی از عرب‌ها و نگهبانان بهرام و دیگران بود و بهرام بفرمود تا قصه‌ی شیر و گورخر را تصویر کنند» (۲۰۰۵، ۴۰۷/۱). بحث به‌تصویرکشیدن این واقعه و حتی داستان تقریباً مشابه دیگری با موضوع تیراندازی بهرام به خواهش معشوقه‌اش و بدل‌کردن گوزن نر به ماده و گوزن ماده به نر (الدینوری، ۲۰۰۲، ۲۱۳/۱؛ فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۵۷۵) به حدی قابل توجه است که در آثار هنری

دوره‌ی ساسانی بروز یافت و بر جام‌های نقره حک شد (کریستن‌سن، ۱۳۷۸، ۲۰۰). داستان به‌هم‌دوختن شیر و گورخر با پرتاب تیر در بسیاری از منابع دیگر نیز با اندک تفاوت‌هایی نقل شده است (ثعالبی، ۱۳۸۴، ۲۵۹؛ نه‌ایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، ۱۳۷۵، ۲۵۵). بعضی مورخان لقب گور برای بهرام را ناشی از این روایت دانسته‌اند (ثعالبی، ۱۳۸۴، ۲۵۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵، ۶۴۷). آنچه در این حکایت قابل توجه است پریدن شیر بر پشت گورخر و به‌دندان‌گرفتن پشت آن است که نمونه‌هایی از آن با اندک اختلافاتی از زمان‌های خیلی قدیم‌تر نزد ایرانیان و سایر ملل هم‌جوار قابل مشاهده است. صورت حمله‌ی شیر به پشت گاو در حجاری‌های تخت جمشید نیز مشاهده می‌شود. همچنین نقش شیر و گاو و شیر و گوزن بر پشت سکه‌ی ماز، ساتراپ هخامنشیان در ناحیه‌ی کیلیکیه در حد فاصل سال‌های ۳۶۱ تا ۳۳۳ ق. م. ضرب شده است. بر پشت سکه‌ی هادریان (۱۱۷ - ۱۳۸ م.)، امپراتور روم نیز حمله‌ی شیر بر پشت گاو دیده می‌شود (اخوان زنجانی، ۱۳۷۳، ۳۶-۳۷). از این‌رو، بعید نیست این داستان با اقتباس از چنین پیشینه‌ای، به‌واسطه‌ی چالاک‌ی و هذمندی بهرام گور در تیراندازی به او نسبت داده شده، در دوره‌ی ساسانی مصور شده و بعدها خوراکی برای راویان و داستان‌سرایان شده باشد.

داستان دیگری که درباره‌ی بهرام پنجم ساسانی روایت شده و آن را دلیل لقب وی دانسته‌اند این است که او علاقه‌ی عجیبی به شکار گورخر داشت، چنان که وقتی بر اسب در پی گوری می‌تاخت، در چاه، غار یا باتلاقی فرو رفت. اصل داستان، یعنی در پی گوری تاختن و زمینگیر شدن، در اغلب روایات ذکر شده، اما روایات در جزئیات با هم اختلاف دارند. در بسیاری از آنها، بهرام در چاهی می‌افتد و گل‌ولای بسیاری از آن چاه بیرون می‌کنند اما وی را نمی‌یابند (گردیزی، ۱۳۸۴، ۹۳؛ طبری، ۲۰۰۵، ۱/۴۱۰؛ ثعالبی، ۱۳۸۴، ۲۷۲؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ۷۱). در برخی از روایات، بهرام در مرداب، باتلاق یا شوره‌زار فرومی‌رود (الدینوری، ۱۳۶۸، ۵۸؛ یعقوبی، بی‌تا، ۱۶۴؛ نه‌ایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، ۱۳۷۵، ۲۶۶). و در برخی، در پی تاختن اسب به دنبال گورخر، به غاری فرومی‌افتد (نظامی، ۱۳۸۷، ۷۳۲-۷۳۳؛ کاتب یزدی، ۱۳۸۶، ۳۲-۳۳). از مجموعه‌ی داستان فرورفتن بهرام در غار چنین برمی‌آید که وی در غار نمرده، بلکه گویا از

غار به آسمان‌ها عروج کرده و ناپدید شده است. با دقت در این داستان‌ها می‌توان چنین احتمال داد که همچون کیخسرو کیانی که از دیده‌ها نماند و زندگی جاودان یافت، بهرام نیز احتمالاً در آخرالزمان بازمی‌گردد و نقش منجی خواهد داشت. شاید طی یک جابه‌جایی در نقش‌ها، نقش منجی زرتشتی، بهرام ورجاوند، به بهرام گور منتقل شده باشد (آیدنلو، ۱۳۹۵، ۲۷) و سپس این داستان به‌عنوان وجه تسمیه‌ی او شاخ و برگ بیشتری گرفته باشند.

مجموعه داستان‌های بهرام گور و از آن جمله این دو را محققان از زوایای مختلف بررسی قرار کرده‌اند. از شاهنامه‌ی فردوسی چنین برمی‌آید که خواندن داستان‌های باستانی و تاریخی ایران در دربار ساسانیان مرسوم بوده است. در کنار آموختن دبیری، آیین شکار، چوگان، جنگ و غیره، آموختن داستان‌های تاریخی حتی بخشی از برنامه‌ی آموزش و پرورش شاهزادگانی چون بهرام پنجم بوده است. فردوسی در این باره چنین سروده است:

یکی تا دبیری بیاموزدش	دل از تیرگی‌ها بیفروزدش
یکی آنکه دانستن باز و یوز	بیاموزدش کان بود دل‌فروز
دو دیگر که چوگان و تیر و کمان	همان گردش تیغ با بدگمان
چپ و راست پیچان عنان داشتن	میان یلان گردن افراشتن
سه دیگر که از کار شاهنشهان	ز گفتار و کردار کارآگهان
بگوید به بهرام خسرو نژاد	سخن هرچه دارد ز گیتی به یاد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۵۷۲)

احتمالات زیادی پیرامون علل شکل‌گیری این داستان‌ها درباره‌ی بهرام گور مطرح است. دو احتمال با توجه به شرایط تاریخی آن زمان از قوت بیشتری برخوردار است. نخستین احتمال این است که می‌خواسته‌اند با این داستان‌ها بهرام را محبوب جلوه دهند تا بدان وسیله نوعی نظریه‌ی سیاسی-اخلاقی را پیرامون رفتار فردی و اجتماعی فرمانروایان توصیه کنند. احتمال دیگر نیز این است که این داستان‌ها برای توصیف دوران شاهانی ساخته شده‌اند که پس از یک جدال و بحران سیاسی دشوار به تخت پادشاهی می‌نشستند.

شرایط به قدرت رسیدن بهرام پس از یزدگرد بزهکار احتمالاً در شکل‌گیری چنین داستان‌هایی سهم داشته است. درباره‌ی خسرو انوشیروان و خسرو پرویز نیز که در پی بحران و کشمکش و درگیری به حکومت رسیدند چنین داستان‌هایی ساخته و پرداخته شده است. سیر تداوم و تطور داستان‌های بهرام گور که با تداوم داستان‌های تاریخی و تاریخ داستانی ایران در ادبیات فارسی پیوند خورده، احتمالاً متأثر از کارکرد نگاهداری هویت ملی ایرانی بوده است (مزدپور، ۱۳۸۹، ۲۴۲-۲۴۳).

۳. بررسی تحلیلی القاب شاهان ساسانی

لقب‌گرفتن شاهان و شاهزادگان و حتی دیگر درباریان و دیوانیان در دوره‌ی ساسانیان رسمی معمول و رایج بوده است. شاهان ساسانی هریک به فراخور معیارهایی به القابی خاص ملقب می‌شدند. یکی از این معیارها فرمانروایی شاهزادگان ساسانی بر ایالات پیش از نشستن بر اریکه‌ی سلطنت بود. نخستین متنی که القاب برخی از نخستین شاهان ساسانی را از این منظر نگریسته، کتیبه‌ی به‌جامانده از شاپور اول ساسانی در کعبه‌ی زرتشت است. شاپور در تأسیس آتشکده‌هایی که وقف روان پسرانش می‌کرد، به‌صراحت آنان را به نام ایالاتی می‌نامید که قبل از دوران شاهی بر آن حکومت می‌کردند. بخشی از ترجمه‌ی این کتیبه چنین است: «آتشی به نام خسرو هرمزد اردشیر برای روان و دوام نام پسرمان هرمزد اردشیر، شاه بزرگ ارمنیه، و آتشی دیگر به نام خسرو شاپور برای روان و دوام نام پسرمان، شاپور میشان‌شاه اختصاص دادیم» (کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت، ۱۳۸۲، ۷۲). شاپور در این بخش از کتیبه، از فرزندش هرمزد که بلافاصله بعد از وی شاهنشاه شد با لقب شاه بزرگ ارمنیه یاد کرده و پسر دیگرش شاپور را میشان‌شاه نامیده است.

شاپور اول در ادامه‌ی کتیبه به نذوراتی اشاره می‌کند که وقف روان خویش و اعضای خانواده‌اش کرده و در این قسمت نیز از القاب بعضی شاهزادگان ساسانی که بعدها به پادشاهی رسیدند، یاد می‌کند. برای مثال، از «بهرام گیلان‌شاه، شاپور میشان‌شاه، هرمزد ارشیر، شاه بزرگ ارمنیه و نرسی سکان‌شاه» نام می‌برد (همان). منظور از بهرام گیلان‌شاه بهرام اول است که بعد از هرمزد به پادشاهی رسید. شاپور از پسر دیگرش نرسی نیز با

عنوان سکان‌شاه یاد می‌کند. البته نرسی بعد از وفات شاپور و در زمان پادشاهی برادران و برادرزادگانش حاکم ارمنستان بود، اما در دوره‌ی شاپور لقب سکان‌شاه داشت، چون در آن زمان بر سیستان حکومت می‌کرد (اکبرزاده، ۱۳۸۲، ۴۳). در این کتیبه همچنین از شاهانی یاد شده که در زمان شاهنشاهی اردشیر بابکان شاه بعضی ایالات بوده‌اند. مثلاً از یکی از پسران اردشیر بابکان که اردشیر نام داشت با عنوان «اردشیر شاه کرمان، اردشیر شاه مرو و اردشیر سکان‌شاه» یاد شده است (کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت، ۱۳۸۲، ۷۲).

از کتیبه‌های دیگر به‌جامانده از دوره‌ی ساسانی که چنین القابی در آن قابل مشاهده است، کتیبه‌ی پایکولی، منسوب به نرسی، هفتمین پادشاه ساسانی است. نرسی در کتیبه‌ی پایکولی از بهرام سکان‌شاه یاد کرده که احتمالاً همان بهرام سوم است (کتیبه‌ی پایکولی، ۱۳۸۲، ۱۲۴). در تاریخ طبری نیز درباره‌ی بهرام سوم آمده است که وی پیش از آنکه پادشاه شود فرمانروای سیستان بود (۲۰۰۵، ۱ / ۳۹۸). نرسی در کتیبه‌ی پایکولی همچنین از میشان‌شاه یاد کرده، اما مشخص نکرده است که او کیست (کتیبه‌ی پایکولی، ۱۳۸۲، ۱۲۴). افزون بر این‌ها، در روایات تاریخی سده‌های نخست اسلامی نیز چنین مسئله‌ای قابل مشاهده است. در تاریخ طبری درباره‌ی بهرام چهارم ساسانی آمده است: «پس از شاپور سوم، برادرش بهرام به پادشاهی رسید. او پسر شاپور ذوالاکتاف بود و لقب کرمان‌شاه داشت، از آن‌رو که پدرش شاپور در ایام زندگی خویش ولایت کرمان را بدو داده بود» (۲۰۰۵، ۱ / ۴۰۳). در دیگر متون نیز به‌طور پراکنده، مواردی از این دست می‌توان یافت. کریستن‌سن در این مورد یادآور شده است: «یکی از برادران شاپور اول که فیروز نام داشت به حکومت کوشان گماشته شده بود و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت. در میان شاهنشاهان ساسانی، شاهپور اول، هرمزد اول، وهرام اول و وهرام دوم پیش از جلوس، حکومت خراسان و پادشاهی کوشان داشتند. اردشیر دوم والی آدیابن و هرمزد سوم نیز حاکم سیستان بود و عنوان سکان‌شاه داشت» (۱۳۷۸، ۷۲).

یکی دیگر از معیارهای متعارف برای لقب‌گرفتن شاهان در دوره‌ی ساسانی عملکرد دینی آنان بود. چنین القابی را دین‌مردان آن دوره به شاهان می‌دادند. نمونه‌ی بارز این دسته یزدگرد اول و خسرو انوشیروان بودند. یزدگرد اول از آنجا که مسیحیان را آزاد

ساخت مورد انتقاد شدید موبدان زرتشتی بود، و از همین رو به وی لقب بزهدکار به معنی گنهکار داده بودند (الدینوری، ۱۳۶۸، ۵۰؛ ثعالبی، ۱۳۸۴، ۲۵۶). او حتی در داستانی که درباره‌ی مرگش ساختند به سبب بی‌دینی مورد تنبیه خدایی قرار می‌گیرد (فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۵۸۲؛ طبری، ۲۰۰۵، ۱/۴۰۴). همچنین، خسرو اول به دلیل سرکوب شدید مزدکیان که خوشایند موبدان زرتشتی آن زمان بود بسیار نیکنام بود و از این رو به انوشک‌روان، یعنی جاوید روان ملقب شد (ثعالبی، ۱۳۸۴، ۲۹۱).

بعضی از شاهان ساسانی نیز با توجه به عملکرد یا خصوصیات ظاهری‌شان لقب می‌گرفتند. برای مثال، می‌توان به شاپور ذوالاکتاف اشاره کرد. در متون سده‌های نخست اسلامی در توضیح لقب ذوالاکتاف برای شاپور دوم آمده است که او برای تنبیه اعراب شکست خورده در جنگ، کتف‌هایشان را سوراخ می‌کرد و چنین بود که به ذوالاکتاف ملقب شد (الدینوری، ۱۳۶۸، ۴۹). شرح این واقعه در تاریخ طبری چنین است: «شاپور از عربان کشتار بسیار کرد و شانه‌ی سران عرب را درآورد، به همین سبب وی را ذوالاکتاف نام دادند» (۲۰۰۵، ۱/۴۰۱). اکتاف جمع کتف در زبان عربی به معنی شانه است. البته برخی در این روایت تردید کرده و ذوالاکتاف را به معنی چهارشانه دانسته‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۷۸، ۱۷۲).

عام‌ترین معیار لقب‌گرفتن شاهان ساسانی عمومیت بیشتری داشت، حکومت آنان بر ایالات پیش از رسیدن به پادشاهی بود. دیگر معیارها رواج به‌نسبت کمتری داشتند. از این رو، برای ریشه‌یابی دقیق القاب شاهان ساسانی، ابتدا باید به این نکته نظر کرد. همچنین نباید از نظر دور داشت که اگرچه اغلب پادشاهان ساسانی در تیراندازی، سوارکاری، شکار و فعالیت‌هایی از این دست ماهر بودند و در ذکر این مهارت نیز داستان‌هایی به جا مانده است، هیچ یک از این پادشاهان به جهت این مهارت به القاب خاص‌شان ملقب نشده‌اند. از این جمله می‌توان به اقدام اردشیر در کشتن کرم هفتواد (فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۴۸۲)، ماجرای تیراندازی شاپور اول در حاجی‌آباد (اکبرزاده، ۱۳۸۲، ۱۲) و غیره اشاره کرد. برای بررسی معیارهای لقب‌گرفتن شاهان ساسانی به جدول زیر بنگرید.

ردیف	شاه ساسانی	لقب	علت لقب‌دهی
۱	شاپور اول	کوشان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۲	هرمزد اول	ارمن‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۳	بهرام اول	گیلان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۴	بهرام دوم	کوشان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۵	بهرام سوم	سکان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۶	نرسی	سکان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۷	شاپور دوم	ذوالاکتاف	خصوصیات ظاهری یا عملکرد رفتاری
۸	بهرام چهارم	کرمان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۹	یزدگرد اول	بزهکار	عملکرد دینی
۱۰	بهرام پنجم	گور	قابل بررسی در ارتباط با شهر گور
۱۱	هرمزد سوم	سکان‌شاه	حکومت بر شهری قبل از پادشاهی
۱۲	خسرو اول	انوشیروان	عملکرد دینی
۱۳	بهرام ششم	چوبین	خصوصیات ظاهری
۱۴	خسرو دوم	ابرویز / پرویز	احتمالات زیاد / قابل بررسی

در این جدول تنها نام آن دسته از شاهان ساسانی آمده است که به لقب خاصی شهرت داشتند.

۴. معنا و مفهوم نام‌واژه‌ی بهرام گور

از مباحث طرح‌شده درباره‌ی سیمای بهرام گور در داستان‌ها و روایات و نیز معیارهای لقب‌گرفتن شاهان ساسانی، این مسئله تا حدودی قابل‌استنباط است که «گور» به عنوان لقب بهرام پنجم، بعید است با گورخر یا گور به معنی قبر ارتباطی داشته باشد. در این بخش ابتدا مشخص شده است که لقب گور به معنی گورخر یا قبر نیست، سپس معنا و مفهوم واقعی گور به عنوان لقب بهرام، تبیین شده است. در اثبات این امر می‌توان چند دلیل آورد. اولاً، اگرچه بهرام پنجم در شکار گور ماهر بوده، در دوره‌ی ساسانیان معمول نبوده است که کسی به سبب مهارت خود در شکار لقب گیرد. همچنان که گفته شد، بسیاری از دیگر شاهان ساسانی نیز در شکار و تیراندازی ماهر بوده‌اند، اما هیچ‌یک به نام حیوانی که به

کشتنش مهارت یا علاقه داشته‌اند نشده‌اند. برای مثال می‌توان به جام نقره‌ای نگاه کنید. این جام که در موزه‌ی ارمیتاژ نگهداری می‌شود، شاپور دوم را در حال شکار شیر به تصویر می‌کشد (کریستن سن، ۱۳۷۸، ۱۸۳)، با این‌همه، شاپور به شیر ملقب نشده است. در جام نقره‌ای دیگری از دوره‌ی ساسانی، خسرو پرویز را در حال شکار یک گله آهو می‌بینیم (کریستن سن، ۱۳۷۸، ۳۴۳)، اما خسرو پرویز نیز به این دلیل به لقب خاصی ملقب نشده است. حتی در روایات به‌جامانده از خود بهرام گور، مکرر به شکار موجوداتی چون شیر، اژدها و غیره اشاره می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۵۹۵، ۱۶۲۵)، اما او به این سبب به بهرام شیر یا بهرام اژدهاکش ملقب نشده است. در مجموع چنین استنباط می‌شود که شاهان ساسانی به‌واسطه‌ی علاقه‌شان به شکار حیوانی خاص، به نام آن حیوان ملقب نمی‌شدند.

دلیل دیگری که صحت ریشه‌یابی لقب بهرام در این روایات را مردود می‌سازد عدم وجود تجانس و یکدستی است. در این روایات دو دلیل در توضیح لقب بهرام ذکر می‌شود: یکی به‌هم‌دوختن شیر و گور با یک تیر و دیگری علاقه‌ی شدید به شکار گور، چنان‌که حتی در تاختن در پی گور بود که بهرام در باتلاق یا چاه یا چنان‌که پنداشته‌اند، در قبر فرو رفت. این نایكدستی خود نشانگر ناواقعی بودن این دسته از روایات. با بررسی دقیق این دو حالت داستانی، بهتر می‌توان به ساختگی بودن‌شان پی برد. نخست به سراغ روایت به‌هم‌دوختن شیر و گورخر با یک تیر رویم. می‌توان پرسید، اولاً، چرا بهرام لقب شیر نگرفت، به‌ویژه این که ملقب‌شدن به شیر تفاخر‌آمیزتر است؟ ثانیاً، مگر حتی در خود همین داستان‌ها نیامده است که اگر این واقعه به تصویر کشیده نمی‌شد باورپذیر نبود؟ (تعالبی، ۱۳۸۴، ۲۵۹). افزون بر این‌ها، چنین داستانی حتی قرن‌ها پیش از دوره‌ی ساسانی نیز مرسوم بوده است (اخوان زنجانی، ۱۳۷۳، ۳۶-۳۷).

درباره‌ی روایت تاختن بهرام از پی گورخر و ناپدیدشدن در چاه یا باتلاقی که از آن به گور تعبیر شده است نیز باید گفت در دوره‌ی ساسانی گور به معنی دشت و بیابان بوده است و در معنی گودال یا چاله‌ای که انسان‌ها را در آن دفن کنند، کاربرد نداشته است. در *مجم‌التواریخ و القصص* به‌وضوح آمده است: «از عمارت‌ها و شهرها که اردشیر کرد، یکی اردشیرخوره خوانند و آن پیروزآباد است از پارس، و پیش از آن گور خواندندی و گور و

گار دو نام است از گو [و] کنده، نه چنان گور که مردمان را کنند، که در آن وقت پارسیان را ناوس [دخمه] بود، گور خود ندانستندی» (۱۳۱۸، ۶۱). در تاریخ طبری نیز آمده که وقتی اردشیر شهر گور را بنا کرد، اردوان در اعتراض به او گفته بود چه کسی به تو اجازه داده است در این دشت و بیابان شهری بنا کنی؟ (۲۰۰۵، ۱/۳۹۰). اگرچه ابن بلخی شهر گور را ناحیه‌ای کوهستانی و پرآب و آباد معرفی کرده است (۱۳۸۵، ۱۳۷-۱۳۹)، علاوه بر روایت *مجمعل التواریخ و القصاص و تاریخ طبری*، در فرهنگ زبان پهلوی به فارسی نیز یکی از معانی گور، دشت ذکر شده است (فروه‌وشی، ۱۳۹۰، ۲۱۸). از این رو، چنین استنباط می‌شود که در اصل، گور در دوره‌ی ساسانی به معنی دشت و بیابان بوده است و داستان فرورفتن بهرام گور که در شکل‌های مختلفی بیان شده، نمی‌توانسته است به معنی فرورفتن در گور به معنی قبر تلقی شود. احتمالاً در دوره‌ی اسلامی بود که گور در معنای تخصصی قبر کاربرد یافت و چنین پیوندی در داستان بهرام گور برقرار گردید. تعویض نام این شهر از گور به فیروزآباد به دستور عضدالدوله‌ی دیلمی (مقدسی، ۱۳۸۵، ۶۴۴) نیز احتمالاً بدین سبب بود که وی از روح داستان‌سرایی ایرانیان و درک جناس تام میان گور به معنی قبر و گور به معنی شهر فیروزآباد آگاهی داشت و از این جهت خوش نداشت که بگویند عضدالدوله سالی دوبار به گور می‌رود، و لذا دستور داد این شهر را فیروزآباد بخوانند (حسینی فسایی، بی تا، ۲۴۰). این سؤال نیز مطرح است که چرا فیروز ساسانی لقب گور نگرفت، در صورتی که به استناد تاریخ همان دوره، در خندقی که هیاطله برایش حفر کرده بودند افتاد و کشته شد؟ (پروکوپوس، ۱۳۸۲، ۲۴) این احتمال نیز وجود دارد که این واقعیت تاریخی مربوط به فیروز، به بهرام گور نسبت داده شده باشد تا توجهی بر لقب او باشد (کریستن سن، ۱۳۷۸، ۲۰۴؛ زرین کوب، ۱۳۷۳، ۴۶۰).

یکی دیگر از دلایل ساختگی بودن داستان مرگ بهرام در حال تعقیب گورخر این است که به روایت *شاهنامه*، بهرام به مرگ طبیعی درگذشته است. بخشی از ابیات *شاهنامه* درباره‌ی مرگ بهرام گور چنین است:

بیامد به نزد پدر یزدگرد چو دیدش کف اندر دهانش فشرد

ورا دید پژمرده رنگ رخان به دیبای زربفت برداده جان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۷۰۹)

چنین مضمونی از بعضی منابع دیگر نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم قابل استنباط است. در *مجم‌التواریخ و القصص* آمده است که بهرام گور به روایتی در شیراز مرد (۱۳۱۸: ۷۱). جوزجانی نیز در *طبقات ناصری* از درگذشت او به مرگ طبیعی؟ یاد کرده است (۱۳۴۲، ۱۶۲ / ۱).

برخی محققان و پژوهشگران نیز در بررسی وقایع مربوط به بهرام پنجم، لقب‌گرفتن وی به‌خاطر گورخر را غیرواقعی و نادرست تلقی کرده‌اند. نولدکه علت آن را نامعلوم دانسته و گفته است: «گوری که با گور به معنی قبر در بیتی از *شاهنامه‌ی فردوسی* هم‌قافیه شده، به معنی نوعی خر وحشی است که در بیابان‌های ایران زیاد دیده می‌شود. علت حقیقی ملقب‌بودن او به این نام معلوم نیست» (۱۳۷۸، ۱۱۸). کریستن‌سن بر این باور است که طبع سرکش و نارام بهرام باعث شده است او را ملقب به گور کنند؛ بعدها این تسمیه را مربوط به واقعه‌ای دانستند که در شکار اتفاق افتاد، از این قرار که روزی به یک تیر، گورخری و شیری را که بر پشت او بسته بود، به هم دوخت (۱۳۷۸، ۲۰۱). وی همچنین احتمال می‌دهد وفات پیروز که در گودالی افتاد، موجب ساختن افسانه‌ی افتادن بهرام در گودال باشد (همان، ۲۰۴). به نظر عبدالحسین زرین‌کوب آنچه موجب شهرت بهرام به این لقب شده، شباهت احوال وی به این حیوان بیابانی در چالاک‌ی و عشق به بیابان بوده است (۱۳۷۳، ۴۶۰). اخوان زنجانی توضیحی مفصل درباره‌ی لقب بهرام گور داده و گور را به معنی بزرگ دانسته است. اخوان زنجانی استدلال‌های چندی در این باره مطرح کرده است. برای مثال، یکی از استدلال‌های اصلی‌اش را بر این بیت *شاهنامه* قرار داده است:

شکارش نباشد جز از شیر و گور ازیراش خوانند بهرام گور

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۶۱۶)

از نظر وی اگر گور را در هر دو مصرع ردیف بدانیم، این بیت دارای قافیه نخواهد بود. به عبارتی اگر گور را در مصرع اول به معنی گورخر و در مصرع دوم به همان معنی لقب بهرام بدانیم، با نداشتن قافیه، این بیت از *شاهنامه* غلط است. از این لحاظ اگر بیتی نادرست

در شاهنامه دیده شود، یقیناً تصحیف شده و یا غلط معنی شده است. وی با استناد به جملاتی که در آنها بهرام خود را «شیر یله» نامیده بود و در غرر تعالی به نقل از مسالک و ممالک این خردادیه آمده است (تعالی، ۱۳۸۴: ۲۶۶)، گور را بزرگ معنی کرده و منظور وی از بهرام گور، بهرام بزرگ است (اخوان زنجانی، ۱۳۷۳: ۳۴-۳۵). آنچه اخوان زنجانی آن را دلیل سلبی ارتباط لقب گور با گورخر و از این رو نادرست دانسته، جالب و قابل قبول است، اما در ارتباط با اینکه گور را بزرگ معنی کرده، دلایل ایجابی قانع کننده‌ای ارائه نداده است. وی همچنین تبیین ننموده که این لقب‌سازی از چه الگویی پیروی می‌کند و چرا برای دیگر شاهان ساسانی چنین الگویی صادق نیست.

با توضیحات ارائه شده، اگر بپذیریم لقب گور در معنای واقعی خود ارتباطی با گورخر و قبر ندارد، این سؤال پیش می‌آید که به چه جهتی این لقب برای بهرام انتخاب شده است؟ در پاسخ می‌توان گفت: گور در اصل، گورشاه به معنی شاه شهر یا ناحیه‌ی گور بوده است. بعدها به جهت تشابه آن با گور به معنی گورخر و قبر، و داستانی شدن زندگی بهرام پنجم، چنین پیوندی میان این واژه‌ها با داستان‌هایی که گفته شد برقرار گردید. شهر گور از شهرهای مشهور دوره‌ی ساسانی بود که بنای آن را به اردشیر ساسانی نسبت می‌دهند. به روایت *اشکال العالم*، «جور (گور) از ابنای اردشیر است» (جهانی، ۱۳۶۸، ۱۱۵). در صورتی که الارض آمده است: «فارس پنج ولایت دارد. بزرگ‌ترین اصطخر، پس از آن ولایت اردشیرخوره و کرسی آن جور (گور) است، و قبادخره را نیز شامل است. در این ولایت شهرهای بزرگ‌تر از جور مانند شیراز و سیراف بوده و جور بدین سبب مرکز آن گردیده که ساخته‌ی اردشیر و دارالملک او بوده است» (ابن حوقل، ۱۳۶۶، ۳۴).

با این همه، نام گور در معدود منابع به‌جامانده از دوره‌ی ساسانی، به خصوص در سکه‌ها و اثر مهرها قید نشده و در این منابع اردشیرخوره آمده است. از یک سو، سکه‌ها و اثر مهرهای همینک موجود از دوره‌ی ساسانی همه‌ی سکه‌ها و اثر مهرهای آن دوره نیستند. بنابراین استناد به سکه‌ها و اثر مهرهای همینک در دسترس، تنها به کار اثبات می‌آیند، نه به کار نفی. به‌علاوه، سکه‌ها و اثر مهرها اگرچه اطلاعات تاریخی و جغرافیایی دارند، صرفاً با این هدف ضرب و طراحی نشدند و تمامی اوضاع جغرافیایی و تاریخی آن

دوره را بازگو نمی‌کنند. از مجموع روایت‌ها، سکه‌ها، اثر مهرها و غیره چنین استنباط می‌شود که اردشیرخوره اعم از گور بوده و به کل ناحیه اطلاق می‌شده، هرچند گور از مهم‌ترین شهرها یا دارالملک آن ناحیه محسوب می‌شده و سابقه‌ی نامیدن این شهر به گور به دوره‌ی ساسانی بازمی‌گردد. از سوی دیگر، یکی از دلایل لقب‌گرفتن شاهان و شاهزادگان ساسانی، کمک به شناسایی آنان و تمیزنهادن میان اسامی مشابه‌شان بوده است. از این منظر، اگر بهرام را اردشیرخوره‌شاه لقب می‌دادند، هم طولانی بود و هم ممکن بود بهرام با اردشیر اشتباه گرفته شود. پس بسیار محتمل است که به همین دلیل به بهرام گورشاه بسنده کرده باشند.

از آنجا که لقب‌گرفتن شاهان ساسانی به نام شهرها و ایالت‌ها بیشتر در کتیبه‌های به‌جامانده از دوره‌ی ساسانی ذکر شده و در متون سده‌های نخست اسلامی کم‌تر مشاهده می‌شود، لقب بهرام از این دست القاب بوده است. اگر از شاهان آخر دوره‌ی ساسانی کتیبه‌ای برجای می‌ماند، به احتمال زیاد از بهرام با همین عنوان یاد می‌شد. در زند بهمن یسن اشاره‌ای احتمالی به این قضیه شده است. زند بهمن یسن ترجمه و تفسیری از اوستاست که اورمزد در آن رویدادهای آینده‌ی ایران تا پایان عمر جهان را برای زرتشت پیشگویی می‌کند. نویسنده‌ی این کتاب ناشناس است. احتمال می‌رود نخستین کتابت آن پس از پادشاهی خسرو انوشیروان و قبل از سقوط ساسانیان باشد (زند بهمن یسن، ۱۳۸۵، هفت). در بند بیست‌وهفتم از بخش سوم این متن پهلوی آمده است: «آن ارزیزین، خداوندی بهرام گورشاه است، که مینوی رامش را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند» (۱۳۸۴، ۵۰). از این رو، این احتمال وجود دارد که لقب بهرام در اصل به فرمانروایی او بر شهر گور بازگردد، ولو در منابع سده‌های نخست اسلامی این واقعیت به درستی ثبت نشده باشد. اگرچه در زند بهمن یسن شاهان دیگری از جمله گشتاسپ‌شاه، شاپورشاه، ولاش‌شاه، کوادشاه و غیره نیز با پسوند شاه ذکر شده‌اند، دلیل این امر می‌تواند معرفی آنان به‌عنوان شاه و تمیزدادن‌شان از دیگر هم‌اسمان‌شان در دوره‌ی ساسانی باشد. بهرام گور فقط لقب بهرام پنجم بوده و او با همان لقب یا پسوند گور از دیگران متمایز بوده است، اما اینکه برای او دو پسوند یعنی گور و شاه ذکر شده است،

می‌تواند تأکیدی بر این امر باشد که او شاه شهر گور نیز بوده است.

درباره‌ی این مسئله که بهرام قبل از پادشاهی حاکم این شهر بوده، یا به نوعی با این شهر پیوندی مستقیم داشته، در منابع موجود به‌وضوح گزارشی یافت نمی‌شود. این مسئله را می‌توان به علت ضعف منابع دانست، زیرا از بسیاری از رویدادها و وقایع دیگر آن دوره نیز در این منابع ذکری نرفته است. البته حلقه‌های ارتباطی چندی بین بهرام پنجم و شهر گور وجود دارد. در متون جغرافیایی سده‌های نخست اسلامی از چهار دروازه‌ی شهر گور یاد شده که یکی از آن دروازه‌ها، دروازه‌ی بهرام نام داشته است. برای مثال در *اشکال العالم* آمده است: «جور را چهار در است. از جانب مشرق در مهر خوانند، از جانب مغرب در بهرام خوانند. از جانب شمال در هرمز و از جانب جنوب در اردشیر» (جیهانی، ۱۳۶۸، ۱۱۵). استخری نیز از چهار دروازه‌ی شهر گور با همین نام‌ها یاد کرده است (۱۳۷۳، ۱۱۰). در اینجا منظور از بهرام ایزد بهرام بوده و این نام‌گذاری در دوره‌ی اردشیر صورت گرفته، اما از آنجا که بسیاری از خصایص ایزد بهرام با بهرام گور پیوند خورده است (فرهادی، ۱۳۸۴، ۱۴۹-۱۸۰)، این احتمال نیز وجود دارد که در پیوند خصوصیات بهرام پنجم ساسانی با ایزد بهرام، دروازه‌ی غربی شهر گور که به اسم ایزد بهرام بوده بعدها به بهرام پنجم منسوب دانسته شده و از این جهت بهرام پنجم ساسانی لقب گورشاه گرفته باشد.

یکی دیگر از حلقه‌های ارتباطی بهرام پنجم ساسانی با شهر گور اقدامات متعدد عمرانی است که وزیر بزرگ بهرام، مهرنرسه در شهر گور و اطراف آن انجام داده است. به روایت طبری، مهرنرسه چهار آتشکده و سه باغ در شهر گور و پیرامون آن ساخت (۲۰۰۵، ۴۱۲/۱). احتمال می‌رود این اقدامات به توصیه‌ی بهرام بوده باشد، یا اینکه در کنار اقدامات مهرنرسه، بهرام نیز اقداماتی انجام داده باشد و به نوعی با آن شهر پیوند خورده و از این جهت لقب گورشاه گرفته باشد.

از حلقه‌های ارتباطی احتمالی دیگر این است که «بهرام چوبین از اردشیرخوره یا گور بود» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۲). به‌واسطه‌ی تشابه اسمی و تشابه بعضی اقدامات بهرام گور و بهرام چوبین، از جمله سرکوب ترکان و اقوام شمالی و خصوصیت مشترک پهلوانی

ازدهاگشی این دو پادشاه (فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۶۲۵، ۲۱۲۷)، احتمال می‌رود در اواخر دوره‌ی ساسانی بهرام پنجم از این طریق - یعنی پیوند با ویژگی‌های بهرام چوبین - با شهر گور که خاستگاه بهرام چوبین بوده است پیوند خورده باشد.

از دیگر موارد ارتباط بهرام پنجم و شهر گور، همان است که در *مجمعل‌التواریخ* و *القصص* آمده بود: «به روایتی بهرام در شیراز مرد» (۱۳۱۸، ۷۱). شهر شیراز در دوره‌ی ساسانیان رونق چندانی نداشت. به روایت استخری، «در اسلام آن را به‌نو پدید کرده‌اند» (۱۳۷۳، ۸۸). از این‌رو، مهم‌ترین شهر در این محدوده در دوره‌ی ساسانیان ولایت اردشیرخوره و شهر گور بود. بنابراین به احتمال زیاد وفات بهرام در شهر گور محتمل‌تر می‌نماید. پس اگر وفات وی در شهر گور بوده باشد، بعدها داستان شکار گورخر و افتادن در گودال یا باتلاق این‌گونه با لقب او پیوند خورده است.

از نکات دیگری که در این‌باره می‌توان مطرح کرد این است که القاب بسیاری از پادشاهان ساسانی در منابع عربی سده‌های نخست اسلامی به صورت برگردان عربی‌شان به کار می‌رفته و به‌ندرت به اصل پهلوی آنها اشاره می‌شده است. برای مثال، در این منابع از لقب شاپور دوم که حمزه‌ی اصفهانی اصل پهلوی آن را «هویه سنبا» ذکر کرده (بی‌تا: ۴۱)، به صورت معریش یعنی «ذوالاکتاف» یاد شده است (الدینوری، ۱۳۶۸، ۴۹؛ طبری، ۲۰۰۵، ۴۰۱/۱). از لقب یزدگرد اول که موبدان زرتشتی به او داده بودند (بزهکار)، در منابع عربی به شکل «أثیم» یاد شده است (الدینوری، ۱۳۶۸، ۵۰؛ طبری، ۲۰۰۵، ۴۰۳/۱). با این‌همه، در منابع سده‌های نخست اسلامی برگردان عربی لقب بهرام نیامده و از آن با عنوان معرب «جور» یاد کرده‌اند (الدینوری، ۱۳۶۸، ۵۶). شهر گور نیز چنین است و از این شهر نیز با عنوان معرب «جور» یاد شده است (جهانی، ۱۳۶۸، ۱۱۵). بنابراین می‌توان گفت کلمه‌ی گور به معنی گورخر، مصحف کلمه‌ی گور به معنی شهر گور بوده است. مقصود از تصحیف در اینجا، نه تغییری طبیعی که با مرور زمان و مطابق موازینی معین حاصل شود، بلکه احتمالاً تغییراتی است که از نارسایی خط پهلوی و یا از اشتباه مترجمان کتب پهلوی و غیره پدید آمده است. نمونه‌ای از این تصحیفات را می‌توان در داستان بیژن و منیژه جستجو کرد. در داستان بیژن و منیژه گفته شده، ارمیان نزد کیخسرو شکایت بردند

که گرازان جنگل ما را خراب کرده‌اند. در اصل گرازان مصحف گرژان یا گرزان است و در زمان ساسانیان، گرجستان را این گونه می‌نامیدند. در قرون بعد، معنای این کلمه فراموش شد و تصور کردند مقصود از گرازان، خوک نر است. در واقع، معقول نیست اهالی مملکتی از چنان راه دوری، به تظلم‌خواهی از خوک‌ها به دربار شاه آیند. در اصل شکایت از گرجی‌هاست که به حدود آنها تجاوز می‌کرده‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۸، ۳۰). چینی‌تسابی در روند لقب‌گرفتن بهرام گور نیز ممکن است به وجود آمده باشد و این نام مصحف شهر یا محلی به نام گور باشد که بعدها فراموش شده و به جهت علاقه‌ی بهرام به شکار و شباهت لقب او با گورخر و گور به معنی قبر، او را بهرام گور به معنی شکارکننده‌ی گورخر یا سقوط‌کرده در قبر در نظر گرفته باشند و حول محور این لقب داستان‌سرایی کرده باشند.

از توضیحات ارائه‌شده چنین استنباط می‌شود که همانند القاب دیگر شاهان ساسانی از جمله سکان‌شاه، گیلان‌شاه، کرمان‌شاه، کوشان‌شاه و غیره، در اصل لقب بهرام پنجم به شهر گور بازمی‌گشته است. با توجه به شخصیت مرموز و عجیب بهرام، به تدریج همچون سایر داستان‌هایی که حول محور این پادشاه ساسانی شکل گرفت، داستان‌هایی نیز در ارتباط با گورخر به بهرام نسبت داده شد. در سیر تطور این داستان‌ها در متون سده‌های نخست اسلامی، این لقب با گورخر و قبر پیوند یافت و در دوره‌های بعد مکرر تکرار شد و شاخ و برگ بیشتری گرفت.

۵. نتیجه‌گیری

بیان داستان‌های تاریخی و تاریخ داستانی ایران که از دوره‌ی باستان مرسوم بود، در دوره‌ی ساسانی و سده‌های نخست اسلامی نیز تداوم یافت. سیر تطورات این داستان‌ها باعث شد برای بعضی از قهرمانان داستانی و شاهان تاریخی دوره‌ی ساسانی داستان‌های متعددی ساخته و پرداخته شود. نقل چنین داستان‌هایی به‌ویژه درباره‌ی شاهان ساسانی می‌توانست بسیاری از اقدامات واقعی و تاریخی آنها را کمرنگ جلوه دهد و به حاشیه برد. یکی از پادشاهان ساسانی که درباره‌ی وی چنین داستان‌ها و روایاتی شکل گرفت، بهرام پنجم ساسانی بود. تعدد، تنوع و گیرایی داستان‌های ساخته‌شده درباره‌ی بهرام پنجم

ساسانی، باعث شد لقب وی، یعنی گور بر مبنای این داستان‌ها توجیه و تبیین شود. مطابق داستان‌ها و روایات به‌جامانده از بهرام پنجم، وی را بهرام گور نامیدند چون شیر و گورخری را با یک تیر به هم دوخت، یا چون به شکار گورخر علاقه داشت و در پی گوری در چاه یا باتلاقی فرورفت. با بررسی تحلیلی داستان‌های نقل‌شده درباره‌ی بهرام گور و نیز بررسی روند لقب‌گرفتن شاهان ساسانی، اصالت این مدعا مورد تردید قرار می‌گیرد. از آنجا که القاب اغلب شاهان ساسانی با ایالت‌هایی مربوط بود که آنان مدتی بر آن حکومت کرده بودند و القابی از قبیل سکان‌شاه، کرمان‌شاه، گیلان‌شاه، کوشان‌شاه و غیره به این شاهزادگان داده شده بود، باید چنین پنداشت که لقب بهرام گور نیز از این‌گونه بوده است. از این‌رو، منظور از بهرام گور در اصل بهرام گورشاه به معنی شاه شهر گور بوده است. وجود شهری به نام گور در دوره‌ی ساسانی و حلقه‌های ارتباطی متعددی که بین شهر گور و بهرام پنجم وجود دارد، نشانگر آن است که بهرام در اصل به‌واسطه‌ی پیوندش با این شهر لقب گورشاه گرفته و سپس این لقب نزد داستان‌سرایان به گونه‌ای دیگر توجیه شده است. از همه مهم‌تر اینکه در متون پهلوی از جمله متن *زند بهمن یسن* به‌صراحت از بهرام پنجم ساسانی با عنوان بهرام گورشاه یاد شده است. اما با ورود شخصیت تاریخی این پادشاه به عرصه‌ی روایات و افسانه‌ها، این لقب بار معنایی دیگری گرفت و با شکار گورخر پیوند یافت.

منابع و مآخذ

- آیدنلو، سجاد، (۱۳۹۵)، «غیبت بهرام گور (بررسی مضمونی حماسی - اساطیری در روایات پایان زندگی بهرام پنجم ساسانی)»، مجله‌ی شعرپژوهی، دانشگاه شیراز، ش ۲۸، صص ۲۷-۶۰.
- ابن بلخی، (۱۳۸۵)، *فارسنامه*. تصحیح گای لسترانج و رینولد الن نیکلسون، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن حوقل، (۱۳۶۶)، *صوره الارض*. ترجمه و توضیح جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- اخوان زنجانی، جلیل، (۱۳۷۳)، «ازیراش خوانند بهرام گور»، *مجله‌ی کلک*، ش ۵۴، صص ۳۴-۳۹.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۷۳)، *ممالک و مسالک*. ترجمه‌ی محمدبن اسعدبن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- اصفهانی، حمزه بن حسن، (بی تا)، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا علیهم الصلاه و السلام*. بیروت: دار مکتبه الحیاه.
- اکبرزاده، داریوش، (۱۳۸۲)، *کتیبه‌های پهلوی اشکانی*. تهران: انتشارات پازینه.
- بلعمی، محمدبن محمد، (۱۳۸۵)، *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.
- پروکوپیوس، (۱۳۸۲)، *جنگ‌های ایران و روم*. ترجمه‌ی محمد سعیدی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۸۸)، *عصر اساطیری تاریخ ایران (خطوط برجسته‌ی داستان‌های قدیم)*. تهران: انتشارات هیرمند.
- ثعالی، محمدبن عبدالملک، (۱۳۸۴)، *شاهنامه‌ی ثعالی*. ترجمه‌ی محمود هدایت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات اساطیر.
- جوزجانی، منهاج سراج، (۱۳۴۲)، *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: پوهنی مطبعه.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*. ترجمه‌ی علی بن عبدالسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن، (بی تا)، *فارسنامه‌ی ناصری*. جلد اول، بی جا: انتشارات کتابخانه‌ی سنایی.
- الدینوری، ابوحنیفه، (۱۳۶۸ ش)، *الاخبار الطوال*. تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه‌ی جمال‌الدین

تحلیل انتقادی نام‌واژه‌ی بهرام گور | ۱۰۱

- شیبال، قم: منشورات الرضی.
- الدینوری، ابن قتیبه، (۲۰۰۲)، *عیون الاخبار*. المجلد الاول، تحقیق محمد الاسکندرانی، الطبعه الخامسه، بیروت: دارالکتاب العربی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، *تاریخ مردم ایران*. جلد ۱، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- زند بهمن یسن، (۱۳۸۵)، *تصحیح متن آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشت‌های محمدتقی راشد محصل*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زند وهومن یسن، (۱۳۸۴)، *ترجمه و تحشیه‌ی صادق هدایت*، تهران: انتشارات معین.
- طبری، محمدبن جریر، (۲۰۰۵)، *تاریخ الامم و الملوک*. منشورات محمدعلی بیضون، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*. به کوشش پرویز اتابکی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرهادی، علی، (۱۳۸۴)، «دگردیسی اسطوره‌ی ورهرام در حکایت‌های بهرام»، *فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی اراک*، ش ۳، صص ۱۴۹ - ۱۸۰.
- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۹۰)، *فرهنگ زبان پهلوی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاتب یزدی، احمدبن حسین، (۱۳۸۶)، *تاریخ جدید یزد*. به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کتیبه‌ی پایکولی، (۱۳۸۲)، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*، پژوهش سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۹۸ - ۱۲۹.
- کتیبه‌ی زرتشت، (۱۳۸۲)، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*، پژوهش سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۴۸ - ۷۴.
- کریستن سن، آرتور، (۱۳۷۸)، *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی رشید یاسمی، به ویراستاری حسن رضایی باغبیدی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۸۴)، *زین الاخبار*. به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- *مجم‌التواریخ و القصص*، (۱۳۱۸)، به تصحیح ملک الشعرا‌ی بهار، چاپ دوم، تهران: انتشارات کلاله خاور.

۱۰۲ | مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۴۲ | با یاد استاد احسان اشراقی

- مزداپور، کتابون، (۱۳۸۹)، «قصه‌های بهرام گور در شاهنامه»، پژوهش‌های ایران‌شناسی (نام‌واره‌ی دکتر محمود افشار)، جلد ۲۰ (آفرین‌نامه)، به کوشش نادر مطلبی کاشانی، صص ۲۱۴-۲۴۳.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، (۱۳۸۵)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، چاپ دوم، ترجمه‌ی علینقی منزوی، تهران: انتشارات کومش.
- نظامی، نظام‌الدین، (۱۳۸۷)، خمسه. تهران: انتشارات هرمس.
- نولدکه، تئودور، (۱۳۷۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی عباس زریاب، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نه‌ایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، (۱۳۷۵)، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یعقوبی، ابن واضح، (بی‌تا)، تاریخ یعقوبی. بیروت: دار صادر.